

نوشتار

۱۹۹۸ = ۱

* بیانیه ی دبیرکل پارلمان بین المللی نویسندگان

* سانسور ادبیات در آلمان

* صلاحیت نویسنده

* تاریخ ادبیات ناگفتنی معاصر ایران

* درین شب ها

* دشواریهای نشر ایران

بیانیه دبیرکل پارلمان بین المللی نویسندگان

بروکسل ، سوم ژوئیه ۱۹۹۸

پارلمان بین المللی نویسندگان که اینک در بروکسل مستقر شده است ، سخنگوی نویسندگانی است که زیر فشار حکام قرار گرفته اند ، تا امکان اظهار نظر بیابند .

پارلمان بین المللی نویسندگان ، پارلمانی است فاقد قدرت . این پارلمان تنها عرصه ای است که می توانیم آنرا به همه جهانیان عرضه کنیم . یگانه مشروعیت پارلمان این است که اعضایش از کشورشان رانده شده اند . اینان ماموریتی از سوی منتخبین خود کسب نکرده اند که بدان متکی شوند و بر آن پافشاری کنند . این ماموریت را اهل سانسور که نوشته هایشان را تحمل نمی کنند بدانان واگذار کرده اند .

پارلمان نویسندگان ، پارلمان غربی است . دو پرزیدنت نخستین آن به دستور دو دولت عضو سازمان ملل متحد تحت پیگرد هلاکت بار قرار گرفته اند . حقوق اساسی یک شهروند عادی از آنان سلب شده است . پارلمان در تابستان تیره و تاریک ۱۹۹۳ ، بلافاصله پس از قتل طاهر جودت در الجزایر با شتاب تشکیل گردید . در آن هنگام ، ما به سادگی در برابر آنچه که در تاریخ ادبیات سابقه نداشت از خود عکس العمل نشان دادیم . در نیمه اول همان سال تعداد نویسندگان تحت تعقیب ، دستگیر و یا کشته شده در جهان به رقم هزار نفر رسید : الجزایری ، ایرانی ، مصری ، ترک ، نیجریه ای ، چینی و غیره . امروز تعداد زیادی از نویسندگان در برابر این کلان سردرگم دهشتناک قرار گرفته اند که طاهر جودت پیش از کشته شدنش چنین بیان کرد : اگر سخن بگویی خواهی مرد ، اگر سکوت کنی خواهی مرد ، پس سخن بگو و بمیر .

پارلمان نویسندگان در طی سه سال موجودیت خود ، شاهد دستگیری تعداد زیادی از اعضایش بوده است . دوبار از شرکت پرزیدنت ما در کنگره ها جلوگیری و ناگزیر شد مخفیانه از کشورش خارج شود . شاعر چینی بای باو و رمان نویس کنگویی سونگلو او و دیگر نویسندگان به دادگاه ها کشانیده شدند . یا شار کمال و فرج سرکوهی دستگیر شدند . نجیب محفوظ مصری ، برنده جایزه نوبل ، در خیابان به ضرب چاقو از پای درآمد . اعدام هولناک کن سارو ویوا بوسیله دیکتاتور نیجریه فراموش نشدنی است . قتل نویسندگان تقریباً یک واقعه متداول شده است .

در ده سال گذشته ، سانسور بطور همه جانبه دگرگون شده است . پس از فرو ریختن دیوار برلین ، سانسور تمرکز یافته در دست دولتهای تمام گرا که بمنظور تعقیب دگراندیشان اعمال می شد به جریان بفرنج و متنوع الشکل مبدل شده است . در حال حاضر ، سانسور آماجهای نوین و سردمداران

تازه به میدان رسیده ای یافته است . سانسور از دولت جدا و خصوصی شده است . سانسور سراسر جامعه را فراگرفته و به قانون اساسی روانی مبدل شده است . سانسور، دیگر فقط مشمول کتاب ها نمی شود بلکه مستقیماً مولفین آنها را مورد حمله قرار می دهد. علاوه بر این ها ، نه تنها اندیشه های سیاسی ، مذهبی و ایدئولوژی بلکه صحنه های تا تر را که جایگاه بازیگری چهره ها و مکالمات اند زیر ضرب گرفته است . در کارزار قتل و کشتار فرهیختگان در الجزایر ، فقط نویسنده بودن کفایت می کرد که در لیست سیاه کماندوهای اسلامی قرار گرفت. صرفنظر از آنچه که نوشته شده و حتی پیش از انتشارش ، چون موسسات انتشارتی مختل شده بودند. در ایران مدتی هر نوع موسیقی ممنوع شده بود - حتی اشاعه ، اجرا و تدریس آن . هنگامی که طالبان وارد کابل شدند نخستین اقدامشان - که تلویزیون های سراسر جهان به معرض نمایش گذاشتند - به آتش کشیدن حلقه های فیلم بود ، بی آنکه فیلم ها را حتی مشاهده کرده باشند . این رو حیه عدم تحمل نه تنها در مناطقی که افراطی گری اسلامی بر آنجا مسلط شده است ، بلکه در اروپا و آمریکا نیز، که نظام اخلاقی نوینی می کوشد شیوه تفکر خود، معیارهای خود و محدودیت هایش را بر نویسندگان هنرمندان تحمیل کند، رواج گرفته است در شهر ها و در مناطق تحت کنترل "جبهه ملی" فرانسه نه تنها از پخش کتاب های ویژه ای جلوگیری می شود بلکه اتخاذ سیاست فرهنگی به ایدئولوژی نژادپرستانه و ضدخارجی آلوده شده است در ایالات متحده آمریکا، زیر فشار اتحادیه های خانوادگی ، آثار جان اشتاین بک و ریچارد رایت و دیگر مولفین در آموزشگاهها ممنوع شده است . کلیه تمهیدات ایمنی و حفاظتی بمنظور رشد خلاقیت که از عصر روشنگری هوشمندانه بکار گرفته می شد ناپود می شوند.

با توجه به این اعمال زور پیوسته فزاینده ، جامعه بین المللی نویسندگان و هنرمندان نمی تواند همچنان به درخواست های عفو و اقدامات اعتراضی بسنده کند . نویسندگان و هنرمندان و دیگر اعضای جامعه روشنفکری - فقط آنان - بایستی با اعلام این امر که دمکراسی بدون ابراز همبستگی ، تمدن بدون میهمان دوستی و فرهنگ شکوفان در جامعه بسته بهیچ وجه نمی تواند وجود داشته باشد ، مقاومت خود را سازماندهی کنند. از اینرو پارلمان بین المللی نویسندگان از بدو تاسیس خود برای ایجاد شبکه ای از شهرهایی که نویسندگان و هنرمندان مورد تهدید را در خود پناه دهند تلاش ورزیده است. مناطق آزادی که در آنها نویسندگان - علیرغم تمایل قاتلین شان - بتوانند به کارشان ادامه دهند، تشویق و تحمل شوند ؛ سقفی یا مجمع الجزایری زائیده تخیل .

از دوران قرون وسطا ، شهرهایی که بیش از دولت ها به امر آزادی دلبستگی نشان می داده اند ، وجود داشته است که به تبعیدیان خوش آمد گفته و از آنان که در معرض مخاطره قرار گرفته بودند محافظت کرده اند. کافی است که به دانتته ، رابله و ولتر و.. بیانیشیم . و در قرن حاضر ،

سوررآلیسم ، کویسم و تمام ماجرای عظیم مدرن - که بروکسل نمونه خوبی است - شهر و جهان را به هم پیوند داده و میهمان نوازی را به منصفه ظهور رسانیده است ،
با افزایش شهر های پناه دهنده ، برای آفرینندگان هنر که ممنوع شده اند سرپناهی می یابیم و با ابداع اشکال نوین همبستگی ، آنان را از تنهایی نجات می دهیم . علاوه براین ، با این امر نه تنها از آنان محافظت می کنیم بلکه با برگزاری جلسات شعر و کتابخوانی و با ترجمه و انتشار آثارشان از آنان تشویق می کنیم .

تاکنون بیش از بیست شهر ، " میثاق شهرهای پناه دهنده " را امضا کرده اند : آمستردام ، بارسلونا ، برلین ، گراتس ، لوزان ، اوپرته ، زالسبورگ ، گوتبورگ ، برن ، کلن ، فرانکفورت ، ونیز ، اشتراسبورگ و... این شبکه در سراسر آمریکای لاتین نیز در حال گسترش است . بویژه در مکزیک و برزیل که در حال حاضر ده ها محل سکونت دیگر تاسیس شده است شهر هایی که مایلند به این شبکه بپیوندند با آدرس زیر تماس گیرند :

International Parliament of Writers; Maison du Writers, rue de Rome, B-1060 Bruxelles
طی دو سال اخیر ، پارلمان بین المللی نویسندگان ، سی شهر را در اختیار نویسندگانی از الجزایر ، کوبا ، ایران ، نیجریه ، ازبکستان ، ویتنام و سایرین قرار داده است . اگر پارلمان بین المللی نویسندگان در بروکسل - که مرکز سیاسی و اقتصادی اروپاست - مستقر شده نبایستی به عنوان زایده فرهنگی رنگ و روپخته ای برای ساختمان اروپا تلقی شود بلکه کوششی است در راه شکوفایی یک سیاست ادبی واقعی . ساختمان اروپا ، روند آگاهانه و ساختاری است به منظور هماهنگ کردن قوانین و مقررات کشور های عضو با یگدیگر . اما برعکس ، ادبیات در اثر تمایز شکوفان تواند شد . سیاست آن نمی تواند بر مقررات و توافق ها متکی شود بلکه بر آزمون پیگیری دگرگونگی ناظر خواهد بود . برخلاف جهانشمولی سیاست و اقتصاد بازار ، پارلمان بین المللی نویسندگان در جستجوی تبیین سیاست تمایز اجزاء است ؛ سیاستی عملی در راستای ایجاد فضا برای گونه ای گفتمان و مباحثات سیاسی که چندان بر اکثریت و اقلیت ناظر نیست بلکه برای تماس بین آنهایی که امکان گفتن و نوشتن دارند با آنانکه به اختناق دچار شده اند .

ما بر بدگمانی نسبت به روشنفکرانی که مواضع سیاسی اتخاذ می کنند واقفیم . اما به هر تقدیر ، سده کنونی تئاتر بی مزه این نوع ژست گرفتن ها و گورستان نوع خاصی از دست اندر کار شدن سیاسی خواهد بود . در گذشته ، آلت دست امیال سیاسی شدن و امروز عوامفریبی رسانه های جمعی . خیال باطلی خواهد بود اگر گمان بریم که می توانیم با اطمینان خاطر به دامی که بر سر راهمان نهاده شده گرفتار نشویم . اما اگر اتحاد عمل نویسندگان و دیگر هنرمندان هنوز هم یک ضرورت است ، بخاطر این نیست که آزادی نوشتن و خلق آثار هنری عطیه تحمل و بردباری به

نویسندگان و هنرمندان تلقی شود بلکه این آزادی، اکسیژنی است که دمکراسی برای تنفس بدان نیازمند است. برای ارزیابی نیروی حیاتی دمکراسی، شکل و شیوه‌ای که جامعه از ادبیات و هنر و کار خلاق محافظت می‌کند معیار است. درست مانند تعداد افراد شرکت‌کننده در انتخابات و یا آزادی کسب اطلاع و خبر که مورد استفاده‌ی رای دهندگان و احزاب سیاسی قرار می‌گیرد.

وظیفه نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران دیگر جانبداری از دیگران به شیوه "روشنفکران دست اندرکار" در ماجرای دریفوس* چندان مطرح نیست بلکه بیش از همه باید به این امر یاری رسانند که فضای جدید آزادی، تبادل و همبستگی بوجود آید. شهرهای پناه دهنده باید به آزمایشگاهی برای نوع جدید خودآگاهی شهروندی مبدل شوند. و چرا نه؟ حقوق بشر نویسی، همانگونه که ژاک دریدا بدرستی در نوشتارش در مورد شبکه شهرهای پناه دهنده خاطرنشان کرد و عنوان این نوشتار، بمثابة بیانیه جلسه اخیرما، در مارس ۱۹۹۷، بکار گرفته شد: جهان وطنی‌های سراسر جهان اندکی بیشتر تلاش ورزید.

و سرانجام این نکته که اینک امر بمراتب وخیم تری از سانسورهای منفرد در حال تکوین است: این واقعیت که زیر سلطه صنایع فرهنگی فراملیتی و رسانه‌های جمعی، زمینه فرهنگی خاصی بمنظور یکنواخت و همگون کردن سامان می‌یابد که در آن جایی برای بیان دگراندیشی و اقلیتهای زبانی و فرهنگی نیست. ما باید از طریق مبادله آفرینندگان هنر با آنان که به اختناق دچار شده‌اند، با ایجاد پیوسته بیشتر مناطقی که هنرمندان در آنجا سرپناهی بیابند، از این امر جلوگیری کنیم. این مناطق نباید دور افتاده و بیغوله‌ای باشند، بلکه مناطقی باشند که ماجرای تفکر بتواند در آنجا بال‌گسترده.

همچنانکه ویکتورسگالن گفته است و ادوارد گلیسان برآن تاکید داشت، دگرگونه‌گی نوع مورد تهدید روزگارماست. به واقع ایجاد شبکه شهرهای پناه دهنده توافقی بود در مورد این امر که هرکجا دگرگونه‌گی مورد مخاطره قرارگیرد بتواند زندگی نویسی را آغاز کند. با این وجود، مبرم ترین وظایف ما بررسی و تحلیل همه جانبه تحولات فضای فرهنگی و متدهایی است که، زیر پرچم ظفرنمون جهانی شدن، خفقان آور و یکنواخت کننده است، می‌تراشد، توخالی می‌کند، منفرد می‌کند و درهم می‌شکند: جهانی شدن که سپر آنهایی شده است بیش از پیش موانعی بر سر راه تبادل و رفت و آمد انسانها و روشنفکران خلاق پدید می‌آورند؛ درحالی که نقل و انتقال بی بند و بار سرمایه شتاب پیوسته بیشتری می‌گیرد.

مقاومت در برابر یکنواخت کردن و فشار همه جانبه‌ای که بر ما وارد می‌آید تا هویت ازپیش تعیین شده‌ای را - خواه زبانی و خواه ملی - بپذیریم، مبارزه بخاطر هویت مرکب و متنوع، خواسته‌ها دایر

بر تنوع و تحول ، نیروی متحد کننده ای در پارلمان بوجود می آورد و می تواند به نحوی رادیکال اشکال نوین دست اندرکارشدن را به منصفه ظهور رساند.

سانسور کنونی ، بیش از همه و همواره، دیکتاتوری یکنواخت کردن و شیخ هویت کوتاه نظرانه است . در حال حاضر ، هر آنچه واژگانش را جستجو و کشف می کند ، هر آنچه تاکنون شنیده و گفته نشده ، هر آنچه ناهمگون و دگرگونه است تحت پیگرد است : هر آنچه در این لحظه دیده برجهان می گشاید.

پارلمان بین المللی نویسندگان از اینرو تاسیس شد که اشکال نوین دست اندرکارشدن را بیازماید و کشف کند ، نقطه پایانی با شد به صرفاً صدور فراخوان ها ، اعتراضات و تریبون هایی که از طریق رسانه های همگانی با کلماتی دهان پرکن ، اما توخالی انعکاس می یابند و سخنرانی های بشر دوستانه ای که آوول آنها را افشا کرده است . او کلیشه ها ، استعاره های غیر واقعی و متدهای نگارش افکار تنبل را که دلالت بر سقوط زبان و فلج کننده خرد اند و به پذیرش واگرای ایده ها و احساساتی منجر می شوند که بازنگری نمی طلبند ، مورد حمله قرار داد. ژیل دولوز که به سبب بیماری نتوانست با پارلمان همکاری کند ، پیشنهاد نمود که ما می بایست نقشه بردار راههای در حال ناپدید شدن باشیم (به جای آنکه ناپدیدشدن را افشاکنیم) ، پل هایی بنا کنیم ، طرح مناسبات نوینی بین هنرها و فرهنگ ها بریزیم ، فرهنگهای مدفون شده را کاوش کنیم و زبان های درحال احتضار را دوباره احیا کنیم .

همچنین ما باید ، با سرمشق از فوکو ، گردآورنده و نگهبان مدارک و اسنادی شویم که او زمانی فعالیت روشنفکران را ” فعالیت فکری و پژوهشی پی گیر، توأم با دانش وسیع “ نامید . منظورش ، مقایسه منابع متضاد و متناقض ، استخراج مدارک از یادرفته و اکتشاف مجدد سرگذشت های مدفون شده است .

اگر یکی از عملکردهای ادبیات داستانی ، بنا به گفته ژیل دو لوز ، این باشد که خلق مجهولی ابداع کنیم ، در اینصورت ، این خلق که ما آن را نمایندگی می کنیم و پارلمان آن را تشکیل می دهیم ، پارلمان خلق مجهولی تواند بود . به شیوه های گوناگونی می توان چنین خلقی را نمایندگی کرد: این خلق می تواند خلق قبیله باشد که اکنون به خاطر قتل مکتوب لونس سوکوواراست و برای الجزایر چند زبانی و متنوع الشكل مبارزه می کند. خلق مجهول ، همچنین خلق فلسطین در راهپیمایی طولانی اش برای دستیابی به صلح تواند بود و سایر خلق ها . خلق کوچک یومانی در آمازون که روز بروز بیشتر محصور بین جنگلهای به آتش کشیده شده محو وناپدید می شود و یا خلق بزرگ آوارگان ، از نژادها و ملیت های گونه گون و مطرودین بی خانمان . همچنین نباید خلق اوگونی را از یاد برد که سرزمین و محیط طبیعی زیست اش بو سیله شرکت های نفتی فراملیتی و دیکتاتور همدستان

منهدم می شود . آری همه خلقهای ساکن نیجریه که اینک پس از درگذشت قاتل کن ساروویوا امیدوار شده اند.

پارلمان ، به دوراز اینکه خود را قدرت نوین و یا حتی ضد قدرت تلقی کند ، بر امری متکی است که تاکنون نه از حقوقی برخوردار است و نه زیر بنایی دارد. پارلمان کوشش می کند که بنا به گفته دوردو صدای خلقی که شنیده نشده است ، صدای خلقی که بو سیله قدرتهای حاکم سرکوب شده است و بنا به گفته ادواردو گلسان صدای جهان را به گوش ها برساند : چه ، پیگرد مرگبار نویسندگان و دیگر روشنفکران صرفاً نقض حقوق فرد در مورد آزادی عقیده و بیان نیست : هدفش پیگرد توانایی نوشتار است در طراحی جهانی دگر ، شالوده ریزی دمکراسی دیگر و شکل دادن واعلام آن.

این امر ، به وضوح در مورد یوگسلاوی مشاهده شد . در آنجا ، پیش از چکاچک اسلحه ها ، نویسندگان را خفه کردند، لغت نامه ها را پاکسازی کردند . آنجا که زبان سریی - گروآتی را (درست همین خط تیره ای که سمبل زبان مشترک و پلی بود بین خلق ها) منهدم کردند .

زمانی ، اخطار آرتور کستلر را باشگفتی شنیدیم و آنرا به زودی از یاد بردیم . او گفت : جنگ ها بر سر کلمات و در عرصه پیکار زبانی شعله ور می شوند . پیش از آنکه دست تروریست ها وقاتلین در الجزایر باز گذاشته شود ، زبان بربری و فرانسوی منسوخ اعلام شد و به جای آن بطور اجباری، زبان عربی مسخ شده ای زبان رسمی اعلام گردید؛ زبانی مرده که برای دیوانسالاران و حزب حاکم و کارگزارانش شکل مطلوب است . گفته هرمان بروش را به یادآوریم که در سال ۱۹۳۴ گفت : پیش از کشتار سکوت حکمفرما می شود.

هیچگاه تا کنون ادبیات این چنین زیر فشار قرار نگرفته است : نویسندگان در الجزایر ، در ایران ، در چین ، در ترکیه ، در نیجریه و دیگر کشورها ما را به کمک فرا می خوانند . اما سخن فقط بر سر ادبیات نیست . فراخوان ساده ای است که به هر زبانی باشد به وضوح مخاطبی دارد که نقطه مقابل کشتار است . ما باید آنرا به گوش بشنویم و سریعاً از خود عکس العمل نشان دهیم . اگر چنین نکنیم به جای ما کشتار سخن خواهد گفت .

کریستیان سالمون

برگرفته از بخش اسناد ومدارک فرانکفورتر رُوندشوآلمان - شماره ۱۶۸ - ۱۹۹۸ - محمد ربویی

* دریفوس (درفوس) افسر یهودی - فرانسوی به اتهام واهی افشای اسرار نظامی در دادگاهی فرمایشی به جرم خیانت به حبس ابد محکوم شد. محکومیت او به اعتراض شدید روشنفکران و نیروهای چپ گرا انجامید. در سال ۱۸۹۹ بخشوده و در ۱۹۰۶ به خاطر بی گناهی از وی اعاده حیثیت شد. این امر، فرانسه را به بحران سیاسی دچار کرد که سرانجام به اتحاد روشنفکران و نیروهای چپ وجدایی کلیسا ی کاتولیک از دولت منجر گردید . م . ر .

سانسور ادبیات در آلمان *

۱ - جمهوری فدرال آلمان

پس از تسلیم بی قید و شرط دولت ناسیونال سوسیالیستی (آلمان نازی) در هشتم مه ۱۹۴۵ ، مقامات نظامی متفقین (ایالات متحده آمریکا ، انگلستان ، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی) نظارت بر رسانه های جمعی را برعهده گرفتند . در چارچوب برنامه ای که " نازی زدایی " نامیده شد ، اقدامات تجدید تربیت به منظور آشنا کردن آلمانی ها با موازین و ارزش های دموکراسی آغاز گردید . تحقق این برنامه بدون کاربرد ابزار سانسور در آن موقع نیز برای اکثر آلمانی ها چندان قانع کننده نبود .

تا اواسط سال ۱۹۴۷ ، شورای کنترل کننده متفقین در چهار منطقه اشغالی سیاست تجدید تربیت را ، هریک به سلیقه خود ، اجرا کردند . امتیاز چاپ و سهم دریافت کاغذ فقط به بنگاه های انتشاراتی و کتابفروشی های ضد نازی یعنی دمکرات منش تعلق می گرفت . بیش از همه ادبیاتی مورد تشویق قرار می گرفت که آگاهی دمکراتیک ، ضد نظامی گری و بشر دوستی را اشاعه می دادند . شعار روز " نوسازی فرهنگی " بود . اما مقررات سانسور از تمایز ادبیات ناسیونال سوسیالیستی (نازی) ، نژاد پرستی ، نظامی گری و ضد انسان دوستی و انهدام آنها فراتر رفتند و به ممنوعیت کلیه انتشارات (باستثناء مواردی که اجازه مقامات نظامی متفقین را دریافت کرده بودند) و نیز ممنوعیت ورود فرآورده های چاپی خارجی منجر گردید . اجرای تشاثر نیز مشمول سانسور شد .

گرچه بیشتر این مقررات و اقدامات در آن موقع و در آن شرایط تاحدودی قابل درک و منطقی به نظر می رسیدند ، اما همه آنها یک نقیصه خطرناک نیز داشتند: نمی شد خصوصیت یک قیومیت معنوی در همه آنها را انکار کرد . از اینرو دمکراسی فرمایشی نزد بسیاری پسندیده نبود و علاوه بر آن ، برخی از تصمیمات ارگان های سانسور کوتاه نظرانه و یا اغراق آمیز اتخاذ می شدند . چنین بود در آوریل ۱۹۴۷ تصمیم اتخاذ شده در مورد ممنوعیت مجله ای که آلفرد آندرش (A.Andersch) و هانس ویفر ریشر (H.W.Richter) منتشر می کردند . در ماده شماره پنج قانون کمیسیون عالی متفقین به سال ۱۹۴۹ در باره مطبوعات ، رادیو ، گزارشات خبری و اماکن

نمایش (تاتر و سینما و...) تا تعلیقِ مناطق اشغالی در سال ۱۹۵۲ - تاکید شده بود که :
گزارشات خبری که حیثیت و اعتبار متفقین را خشنه دار کنند و یا به امنیت آنان زیان رسانند
جرم محسوب می شوند. " طبق این قانون ارسال نسخه ای از هر نشریه به مقامات سانسور اجباری
بود و مقامات متفقین و آلمانی حق داشتند نشریات مظنون را توقیف کنند. "

مهمتر این که هدف اصلی اقدامات متفقین دایر بر مبارزه با ایدئولوژی نازی ها پیوسته و بیش از
پیش بی اهمیت و در مواردی حتی به عکس آن مبدل شد . در سال ۱۹۴۹ به دستور ژنرال کلی
فیلم " نوئرگ و آموزشهایش " که افشاگر فاشیسم بود توقیف گردید و مقامات نظامی از
نمایش آن جلوگیری کردند. با شدت گرفتن جنگ سرد و منافع متضاد متفقین ، با پیوستن
مناطق اشغالی غرب آلمان به بلوک غرب ، سانسور نیز به ابزار ضد کمونیستی مبدل شد .
در رَوَنو سیاست فرهنگی جمهوری فدرال آلمان در آینده ، بند پنجم قانون اساسی که در ماه مه
۱۹۴۹ تصویب شد نقش قاطعی ایفا می کرد :

" (۱) هرکس حق دارد نظراتش را با گفتار و نوشتار و تصویر آزادانه بیان و منتشر کند و از
منابعی که عموم بدانها دسترسی دارند اطلاع یابد . آزادی مطبوعات و آزادی گزارش خبر از طریق
رادیو و فیلم تضمین می شود . سانسوری در کار نیست .

(۲) این حقوق در موارد مربوط به مقررات قوانین عام و مقررات ناظر بر محافظت از جوانان و
حق حیثیت اشخاص محدودیت می یابد .

(۳) هنر و دانش ، تحقیق و آموزش (تدریس) آزادند . آزادی آموزش وفاداری به قانون
اناسی را منتفی نمی کند . "

جمله " سانسوری در کار نیست " به مفهوم آنست که کنترل ضوابط رایج نباید از سوی مقامات
سانسور دولتی اعمال شوند و فی المثل " اداره امور ادبیات و نگاه های انتشاراتی " و سانسور
مقدماتی دولتی (سانسور قبل از انتشار) نبایستی وجود داشته باشد و سانسور پس از انتشار
در مورد نقض ضوابط رایج از وظایف دادگاه های عادی است .

در موارد درگیری های قانون اساسی با آزادی بیان ، دیوان عالی دآوری می کند . بنابراین قانون
اساسی نقش دوگانه ای ایفا می کند . قانون اساسی از سویی آزادی بیان نظر را تضمین می کند و
از سوی دیگر از سوء استفاده ضد دموکراتیک جلوگیری می کند . واضح است که در موارد
مشخصی تعبیرها و تفسیرهای گونه گونه می توان ارائه داد . با این وجود ، در بند سوم قانون
اساسی آزادی هنر به هیچ وجه محدود نمی شود این آزادی بی حد و حصر است .

" وفاداری به قانون اساسی " فقط ناظر بر " آزادی آموزش " است ولی برای آزادی هنر فضا و
جایگاه ویژه ای تضمین شده است . از اینرو ، تولید و انتشار آثار هنری نباید به عنوان جرم تفسیر

و تلقی شود . همچنین قانون مر بوط به "نشر آثار زیان آور برای جوانان" باز هم آزادی ویژه هنر را محترم می شمارد . به واقع ، مقام ویژه آزادی بی حد و حصر هنر در آلمان از نتایج تجربیات تلخ دوازده سال دیکتاتوری هیتلر است . تدوین کنندگان قانون اساسی به تصویب قانونی واقعا آزاد و بی حصر در مورد هنر و بیان همت گماشتند . این محافظه کاران بودند که در دادگاه های عالی به محدودیت آن کمر بستند . موارد متعددی از سانسور آثار هنری می توان برشمرد :

رمان مفیستو (Mephisto): این رمان را کلاوز مان (Klaus Mann) در تبعید نوشت و در بروکسل منتشر شد . مان در این رمان به نقش گروندگن (G.Gründgen) در رایش سوم پرداخت . در سال ۱۹۴۹ می بایست این رمان در برلین منتشر شود ولی در این میان بنگاه انتشارتی از برلین به مونیخ منتقل شد . مدیر مؤسسه به مؤلف چنین نوشت : " در مونیخ به دشواری می توان این رمان را منتشر کرد . گروندگن در این جا یک شخصیت مهم است در برلین کار ساده ای بود ولی در غرب این کار بهیچ وجه آسان نیست . " مان بسیار متعجب و آزردۀ خاطر ، در مه ۱۹۴۹ - نه روز پیش از خودکشی - به مدیر مؤسسه انتشارتی پاسخ داد: " چاپ وانتشار رمان نزد شما اقدامی مهمی است و کار ساده ای نیست . پس باید از آن خود داری کرد . چرا ؟ زیرا آقای گروندگن [....] شخصیت مهمی است . تازه چند سالی است که از سقوط آلمان هیتلری سپری می شود و باز انتشار یک رمان شهادت می طلبد . نباید خود را به خطر انداخت . پیوسته با قدرتمندان همصدا شد . با جریان آب شنا کرد و به نرخ روز نان خورد . می دانم که این امر به کجا خواهد انجامید . به اردوگاه های مرگ . اردوگاه هایی که حال گویا هیچ کس از آن ها اطلاعی نداشته است . "

این رمان در سال ۱۹۵۶ بوسیله یک بنگاه انتشارتی در برلین شرقی منتشر شد . در اواخر پاییز سال ۱۹۶۳ ، یک مؤسسه انتشاراتی در هامبورگ تصمیم گرفت مجموعه آثار مان را منتشر کند که رمان مفیستو نیز جزء آن بود . در مارس ۱۹۴۶ پسرخوانده و وارث گروندگن - که سال پیش درگذشته بود - علیه انتشار رمان به دادگاه شهر هامبورگ شکایت برد . استدلالش این بود که رمان شخصیت گروندگن را خدشه دار کرده است . نویسنده رمان در بیوگرافی خود تصریح کرده بود که مفیستو سرگذشت واقعی نیست و فیگورهای این رمان - از جمله هندریک هوفگن نمونه و سمبل دلچک هلیی در یک رژیم کاملا غیر واقعی اند . دادگاه هامبورگ شکایت فرد شاکی را رد کرد . اما دادگاه ایالتی شکایت را تایید و رای دادگاه هامبورگ را ملغی کرد . و دیوان عالی کشور نیز چندی بعد بر این رای مهر تایید کوبید . بدین ترتیب انتشار رمان منتفی شد . دیوان عالی کشور حفظ شخصیت را بر آزادی هنر ترجیح داد ؛ با آنکه این شخص چندی پیش درگذشته بود . استدلال دیوان عالی این بود که نباید حرمت شخص فعالی زیر سنوال قرار گیرد ، چون او در سال

۱۹۳۳ و پس از آن از آلمان به خارج مهاجرت نکرده و در رژیم جدید کارو کوشش کرده است . ده سال باید می گذشت تا آن که سرانجام یک بنگاه انتشاراتی دوباره کو شید این رمان را منتشر کند . در سال ۱۹۸۰ رمان مفیستو به شکل کتاب جیبی منتشر گردید ، همراه با چندین صفحه در توجیه حقانیت انتشارش . اگر چه ممنوعیت صوری انتشار رمان تا این تاریخ لغو نشده بود و به اعتبار خود باقی بود ، اما دادگاه درمورد انتشار رمان اقدامی نکرد .

یک مورد دیگر مشابه با مورد بالا رمان گوتتر گراس به نام " گریه و موش " است که به سال ۱۹۶۱ نگاشته بود . در ژوئن ۱۹۶۲ یک روزنامه نگار محافظه کار راستگرا به بهانه " غیر اخلاقی و مضر بودن به حال جوانان " علیه انتشار این رمان به دادگاه شکایت برد . پیش از شکایت او ، تبلیغات وسیعی در جراید علیه این رمان از سوی راستگرایان به راه افتاده بود . در دسامبر ۱۹۶۲ وزیر کار و بهداشت ایالت هسن در نامه ای به مرکز کشوری کنترل کننده نوشتار های زیان آور برای جوانان درخواست کرد که رمان گراس در لیست چنین آثاری گنجانده شود . اما ناشر رمان با استناد به آزادی هنر این درخواست را بی مورد دانست . پروفیسور مارتینی (استاد ادبیات) و چند نویسنده از جمله دکتر انسزیرگر در ارزیابی های کتبی خود ، به عنوان خبرگان آثار هنری ، تهمت ها را رد کردند . سرانجام در ژانویه ۱۹۶۳ وزیر ایالت هسن طی نامه ای ویا پوزش خواهی مؤکد ، شکایت مقام مربوطه را پس گرفت . با وجود این ، بار دیگر به مناسبت اعطای جایزه ادبی " بوشنر " به نویسنده این رمان (گراس) باردیگر جنجالی بر سر این رمان و نویسنده اش درگرفت . در فاصله سال های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۴ گروه های مختلف محافظه کار و راستگرا - از جمله " اتحادیه سربازان آلمانی در ایالت هسن " - پیوسته کوشیدند ابتدا از نمایش فیلمی که براساس این رمان ساخته شده بود و در اوت ۱۹۶۷ از نمایش آن در تلویزیون جلوگیری کنند .

در عرصه تئاتر باید گفت که بطور یقین در جمهوری فدرال آلمان سانسور مقدماتی به شیوه کلاسیک وجود نداشته است . اما برخی از تصمیمات و شرایط ساختاری محدود کننده بوده است . موارد خاصی که که مورد تهدید و تحدید سانسور بوده و هستند موضوعات مسایل جنسی ، اهانت به ذات پروردگار - کفر؟ ، خدشه وارد کردن به شخصیت افراد باعمال قهر علیه مقامات دولتی ، کلیسایی و اقتصادی است . در این مورد می توان در درجه نخست به آثار برتولد برشت هوخ هوت ، اک ، فاس بیندر ، گامو و دیگران اشاره کرد .

در جمهوری فدرال آلمان از نشریات ویژه ای پیوسته شکایت و ممنوعیت آنها درخواست شده است . در سال ۱۹۵۶ در رابطه با ممنوع شدن حزب کمونیست آلمان شمار زیادی از نشریات در لیست سیاه قرار گرفتند و مصادره شدند . در سال ۱۹۷۱ کتاب " محاکمه جنجالی دریفوس جمهوری

فدرال آلمان“ و نوشته های زونین مان مصادره و ممنوع شدند. در سال ۱۹۷۱، جلد بیست و نهم از مجموعه کتابهای سرخ تحت عنوان “درباره مبارزه مسلحانه در اروپای غربی“ و در سال بعد “تقویم سرخ“ مصادره شدند. ناشر آنها در دادگاه به دو سال و نه ماه زندان محکوم شد، در سال ۱۹۷۲، نوشته فکاهی “دنیای زمینس“ اثر دلیوش مصادره گردید و نه مورد در نوشته می بایست سیاه شود. حدود ۳۷۰۰۰ مارک مخارج دادگاه نیز بر دوش ناشر نهاده شد. مخارج سنگین این دادگاهها نیز یکی از مشکلات کار ناشرین بوده است. تقسیم مخارج دادگاه بین دو طرف دعوا، موسسه انتشاراتی کوچک را ورشکست می کند ولی برای طرف مقابل که یک کنسرن بزرگ فراملیتی است امر بی اهمیتی محسوب می شود. در سال ۱۹۷۳، بار دیگر “تقویم سرخ“ و در سال ۱۹۷۵، اثر دیگری از این موسسه انتشارتی مصادره شد. سه سال بعد ناشر تبرئه شد ولی مخارج سنگین دادگاه را می بایست بپردازد. در سال ۱۹۷۶، دادگاه شهر لاندنهورت، اثری از کاراسیک را مصادره کرد. دادگاه آن را “تحریک به ارتکاب جرم تلقی کرد زیرا از برخی از آثارشیت ها نقل قول شده بود. پس از چندی پرونده مسکوت گذاشته شد.

در سال ۱۹۷۶ آلفرد آندریش در پاسخ به گفتمانی که بخش ادبی روزنامه فرانکفورتر روندشاو، از سوم ژانویه ۱۹۷۶ - تحت عنوان “آیا هنوزهم گفتمان علنی و مباحثات فرهنگی وجود دارد؟“ آغاز کرده بود - قطعه شعری فرستاد. او در این شعر برابری در مقابل قانون و آزادی بیان را موردسئوال قرارداد و با وضعیت دوران هیتلر مقایسه کرد. یکی از فرستنده های رادیویی که پخش این مباحثات را در برنامه خود قراردادده بود از پخش آن خودداری کرد.

مبارزه علیه تروریسم بر فضای سیاسی در آلمان فدرال تاثیرات منفی نهاد و به تصویب و تشدید یک سلسله قوانین کیفری منجر گردید. از این جمله اند: بند ۸۸ الف (تایید ارتکاب جرم علیه قانون اساسی) و بند ۱۲۶ (اختلال آرامش عمومی) و با این همه دخالت دادگاه ها در روند مباحثات اجتماعی واضح و یکنواخت و فارغ از تناقض نبود.

در سال ۱۹۷۴ استاد ادبیات، والتر ینس، در سخنرانی خود در برابر رئیس جمهور آلمان، والتر شل، به مخاطرات کنترل ادبیات و عقاید اشاره کرد و به آنهایی که درصند بار دیگر ادبیات را به “شعر“ تنزل دهند هشدار داد. در سال ۱۹۷۹ “اتحادیه سهامداران تجارت کتاب“ کمیسیونی بمنظور محافظت و پاسداری کتاب تشکیل داد. در اطلاعیه ای که منتشر شد چنین آمده بود: “آزادی ادبیات، اینک نیز همچون گذشته، شرط ابتدایی فعالیت شغلی در تمام عرصه های تجارت کتاب است. از اینرو ما با دقت اقدامات سانسور آشکار و پنهان را - خواه از طریق قانونگذاری و خواه از طریق مقامات قضایی و جزایی و سایر مقامات زیر نظر داریم.“ در سال ۱۹۸۰ بند ۸۸ الف که

سَمْبَلِ محدود کردن آزادی ابراز عقیده شده بود از سوی پارلمان به سبب "کارایی نابسند" ملفی گردید .

در سال ۱۹۸۰ دو اثر تحقیقی که در این نوشته چندین بار از آنها نقل قول شده است منتشر گردید :

۱- "سانسور در جمهوری فدرال آلمان . فاکت ها ، تحلیل ها" . مؤلفین این اثر، کینسله و منده ، مجموعه نسبتاً جامعی از موارد سانسور را در رادیو ، مطبوعات ، فیلم ، کتابخانه ها ، تئاتر ، مدارس ، دانشگاه و کلیسا ارائه دادند .

۲- "شهامت در اظهار نظر . علیه آزادی سانسور شده" . مؤلفین این اثر، درویتس و آیلر، با مقالاتی از هاینریش بل و دیگران بودند

اجازه انتشار اثر اخیر دو سال به طول انجامید . این خود نشان می دهد که موضوع سانسور در این سالیان حائز اهمیت بوده است . در مقدمه کتاب "سانسور در جمهوری فدرال آلمان" مؤلفین چنین نوشته اند : "سانسور که در جمهوری فدرال آلمان هنوز هم شکلی از سلطه گری نامشروع یعنی سلطه غیر دموکراتیک و مانع قوام اراده و منش دموکراتیک است در ۲۸۰۰ مورد به اثبات رسیده است ."

افزون بر این ها ، باید به مناسبات اقتصادی و مالی در عرصه رسانه های جمعی نیز اشاره کرد . تمرکز شتابنده صنایع چاپ و نشر و توزیع نیز یکی از عوامل اعمال سانسور است که به شکل آزادی تعداد پیوسته اندکی از مؤسسات "بازتاب می یابد . مؤلفین و نقادان ادبیات در سالیان اخیر اکیداً ولی بی ثمر، پیوسته گوشزد کرده اند که سانسور از نهادهای قضایی به نهادهایی مانند هیئت های تحریریه و گردانندگان مطبوعات ، رادیو، تلویزیون و تئاتر انتقال یافته است . * * . در کنار عوامل گونه گون سانسور پس از انتشار ، از وادارشدن به خود سانسوری که ناشی از ایجاد فضای ترس و وحشت برای دست اندر کاران خلق آثار هنری است نیز باید نام برد . اینک در جمهوری ما "به جای دادگاه ها و ارکان های قضایی ، صاحبان و مدیران رسانه های عمومی سانسور چیان واقعی شده اند ."

آزادی بیان و هنر به هوشیاری افکار عمومی نقاد بستگی دارد . اما در این جا نوعی هراس و ترس از ابراز بی پرده و آشکار تعارضات اجتماعی و اختلاف نظرات حکمفرما شده است . تعطیل گفتمان و یا افکار عمومی کنترل شده مهمترین وسیله تامین منافع سلطه گران است . آن چه در آغاز عصر روشنگری در سر لوحه مطالبات سیاسی شهروندان قرار گرفته بود ، اینک در عصر تمرکز رسانه های عمومی و شبکه های الکترونیکی ارزش مصرف خود را از دست می دهند .

هرگاه گرایشِ اعتیاد به احتیاط ، به ” بهتر است ساکت شد “ منجر شود ، ابراز آزادانه نظر که شریف ترین حقوق بشر است فراموش خواهد شد .

✽ برگرفته از : Literaturzensur im Deutschland ; Reclam, No:15006-2- Stuttgart. 1988 م. ربوبی

✽ ✽ کنسرن اشپرینگر ، مهمترین آنهاست که پیوسته فراگیرتر شده است . در اطلاعیه مورخ اکتبر ۱۹۶۷ نویسندگان آلمانی موسوم به گروه ۴۷ که سرشناس ترین نویسندگان آلمانی در آن به چشم می خوردند - چنین آمده است :

”کنسرن اشپرینگر ۳۲٫۷ درصد تمام روزنامه ها و مجلات آلمان را کنترل می کند. از اینرو گزارش اخبار و اطلاعات موثق به عموم به مخاطره افتاده است ما نویسندگان گروه ۴۷، این تمرکز را محدودیت و نقض آزادی بیان عقیده تلقی کرده و خطری جدی برای مبانی دموکراسی پارلمانی در جمهوری فدرال آلمان ارزیابی می کنیم . از اینرو تصمیم گرفته ایم : ۱- با هیچ یک از روزنامه ها و مجلات این کنسرن همکاری نکنیم . ۲- از ناشرین خود انتظار داریم که هیچ نوع آکھی تبلیغاتی آثار ما را در روزنامه ها و مجلات این کنسرن چاپ نکنند. ۳- از نویسندگان ، نقادان ، دانشمندان و همیاران خود در PEN و در آکادمی های آلمان درخواست می کنیم که تأمل کنند آیا می توانند مسئولیت همکاری شان با این کنسرن را بپذیرند .“ ۴۷ امضا

برگرفته از : Tintenfisch; No. : 1; Jahrbuch für Literatur ,Berlin ,1967

بایان بخش نخست

صلاَحیتِ نویسنده

به گمانم تاکنون به مسئله ی کاملاً پُر واضحِ صلاَحیتِ نویسنده در سیاست پیوسته و بیش از اندازه دکلاماسیون گونه پاسخ داده ام . با فرمول بسیار ساده ای نیز می توان به این مسئله پاسخ داد . صلاَحیت من در امر سیاست بادقائقی چند از سرگذشتم ارتباط می یابد . البته اینک باید کلید درک آنها را یافت . از اینجا شروع می کنم : من در دهه ی بیست متولد شده ام . شش ساله بودم که نخستین بار ، در کوههای آلپ اتریش ، سرود صلیب شکسته ی کلاه خُود پولادین را شنیدم . دونفر که لباسهای محلی برتن داشتند ، با صدای رعد آسا ، در کوهستان آواز می خواندند و پژواکِ آن در سراسر کوهستان می پیچید . یک سال بعد با پنینکوس گرون بوم آشنا و دوست شدم ، تاموقعی که او و خانواده اش را در گورستان به خاک سپردیم . هشت ساله بودم که در یک دبستان سوسیالیستی ثبت نام کردم . در آنجا ، که پارلمان دانش آموزان داشتیم ، دموکراسی را فرا می گرفتیم . یازده سال داشتم که با مونکاچ - یک نوجوان کولی - دوست شدم . چهارماه بیشتر از دوستی ما نگذشته بود که سربازان اِس اِس واگنی را که محل سکونت او بود به یک کامیون بستند و با خود بُردند . سیزده ساله بودم که معلم ما را دستگیر کردند و مدیر دبستان ما در اردوگاه نازی ها جان سپرد . در همان سال ، در برلین ، در جریان مبارزات انتخاباتی ، سی و یک نفر کشته شدند . دونفر شان را به چشم خود دیدم : برای زدودن خون آنها که روی سنگفرش خیابان ریخته بود مامورین آتش نشانی یکساعت وقت صرف کردند . دوماه بعد شعله های آتش را در میدان اپرا مشاهده کردم و کتابها ، که ما نیز چندتایی از آنها را در قفسه ی خانه مان داشتیم ، به درون آن پرتاب می شدند . در سال ۱۹۳۴ می بایست کشته شدگان از انظار عمومی پنهان نگهداشته شوند . در اطراف سربازخانه ای در لیشترفلد ، فقط طنین تیراندازی جوخه ها ی اعدام به گوش می رسید . با این حال هاینی از این ماجرا مُطَمَع بود و در نشریه ی " مشعل سرخ " اسامی همه آنها ، مو به مو ، نوشته شده بود . در پانزده سالگی از میان یک دوجین چکمه ی براق ، شش کَمَر خمیده مشاهده کردم که مسواک های دندان به دست داشتند ، دست هایی که از شدت سرما آبی رنگ شده بودند . اینها همشهروندان یهودی بودند که در برابر معبدگاهشان خیابان را رُفت و رُوب می کردند . سه سال بعد ، بقایای مخزن سوخته ای را که تورات در آن نگهداری می شد در ویرانه ی کنیسه یافتیم . و چون شب فرا رسید ، کفن های پنهان نگهداشته شده ی خانواده ی گرون بوم را دیدم که به

گورستان بردیم . خاخام گفت که اینان تنها نیستند . یکسال بعد ، که در این میان نوزده ساله شدم میدان های جنگ لهستان را از اجساد کشته شدگان پاکسازی کردیم . دستکش های لاستیکی ما از آهنی که می افشانیدم سفید شده بودند . بیست ساله بودم که آموختیم سرنیزه را در کیسه گونی معلقِ پر از شن فرو بریم . گرداگرد کیسه ، طنابی پیچیده شده بود که کمر بند را مشخص می کرد . چند علامت در بالا و پایین طناب ، آماج های موثر برای فروبردن سرنیزه را نشان می دادند . در بیست و یک سالگی نوجوانی را در یک دهکده اکرانین مشاهده کردم که به ناودان آویخته بودند . روی یک صفحه مقوایی که بر گردنش آویزان بود به خطی جلی و خوانا نوشته شده بود : پارتیزان . بیست و دو ساله بودم که در زندانی در لمبرگ سراسر شب آواز دل نشینی شنیدم : یک سرباز آلمانی که نزد یک زن روسی پنهان شده بود ، تا لحظاتی که تیربارانش کردند ، باز هم آواز می خواند . سال ۱۹۴۳ ، در فصل زمستان جنوب خاوریِ خارکف ، تصور کردم که دارم دیوانه می شوم . سربازان شوروی باشعله افکن حمله ور شدند . هاینی به فکر فرار و پیوستن به آنان افتاد . او درست در میان آتشی مسلسل گرفتار شد . بهار سال بعد ، در گروهان مجرمین به جمع آوری مین هاگماشته شدم . دستگاه مین یابی نداشتیم ، مرغها و سگ ها را جمع آوری کردیم و آنها را به پیش راندیم . و در مارس ۱۹۴۵ در سحرگاهی مه آلود ، هنگامی که با پوشاک غیر نظامی که دزدیده بودم در شرق کوسترین با احتیاط از دهکده ای به دهکده دیگر ره می سپردم ، نخستین بار فهمیدم که صلح چه می تواند باشد . به نظرم همین کافی است که به سیاست اندیشید . در هر حال از این دقایق نوعی صلاحیت نتیجه گیری می شود .

• Wolfdietrich Schnurre نویسنده و شاعر آلمانی

برگرفته از مجله ادبی : Tintenfish 1/1968 - Berlin (محمد ربوی)

تاریخ ادبیات ناگفتنی معاصر ایران

نوشته ی : مهدی فرودگامی

چند هفته پیش ، برنامه ای در باره ی مشخصات شعری نیماییوشیخ از شبکه ی پنجم سیما پخش شد . مجری برنامه که معمولاً یک پای ثابت سفره ها و سورها و سمینارهایی است که به اقتضای شعر و شاعری در اقصی بلاد بر پا می شود ، اگرچه همه ی آنچه که نقل کرد از کتابی بود که مرحوم مهدی اخوان ثالث در مورد بدعت ها و بدایع نیما نوشته است ، اما تا پایان برنامه به این شاعر فقید افتخار ندادتا نامی از او بر زبان آورد . او درمیان سخنانش بارها اشاره کرد که " نامبرده " چنین و چنان می گوید ، غافل از اینکه نامی از مهدی اخوان ثالث به میان نیامد تا مقصود او از واژه ی نامبرده مشخص شود . در پایان برنامه نیز از آنجا که مجری با حفظ سمت شاعری به کارشناسی (حتماً ارشد) ادبیات هم مفتخر بود و باید آورده ای را ارائه می کرد تا متهم به تهی دستی نشود ، به صدور احکامی در مورد شعر و ادب پرداخت که از آن جمله می توان به انحرافات و کجروی های شاگردانِ ناخلفو نیما و سراب هایی چون شعرِ حجم و موج های مختلف اشاره کرد .

اگر از چنین گفتار و رفتاری فقط ستمی بر مهدی اخوان می رفت و بس ، باکی نبود ، زیرا هرکس که به جُست و جویِ مزارِ خاموش او در توس پرداخته باشد ، بی شک با مشاهده ی شمایل آرامگاهش خواهد دانست که کم فروغ کردن خوابگاه پیکر یک هنرمند یا اندیشمند و حذف یاد ها و یادگارهای او از برخی رسانه ها ، ربطی به رونق و رواج آثار و افکار او ندارد و اگر در این گفته تردیدی هست ، هر کس می تواند تا آنجایی که ذهنش یاری می کند و وضعیت مزار هنرمندان پیشرو را به خاطر بیاورد و با گستره ی نفوذ آثارشان قیاس کند .

حتی اگر در این میان ، از سوی یک مجری که شاعر هم هست (به دلیل اینکه از راه شعر گفتن ارتزاق می کند و نه اینکه قرار است الزاماً به هنر شعر نیز آراسته باشد) تنها حقی از شعر راستین و نمایندگان واقعی آن زایل می شد ، بازهم پروایی نبود ، چرا که در کشمکش هاممکن است شعرهای فراوانی پاره شوند و یا در پستو بیوستند ، اما هیچ شعری ، در هیچ کجای دنیا ، برای همیشه گم نخواهد شد و اگر شعر ، شعر باشد ، به هر حال در گوشه ای ریشه می گیرد و جوانه اش از جایی قد می کشد .

اما این گونه خانه ساختن با مصالح و برپایه هایی که به سعی دیگران حاصل آمده است چنان در رسانه های رسمی و به ویژه صدا و سیما رواج دارد که دیگر مرزی بر قلمرو تضييع حقوق آن نباید تصور کرد. دیگر نباید متوقع بود که قلم قرمز فقط نام سینماگران، شاعران، قصه نویسان ویا نقاشان دیگر اندیش و ژرف نگر را بیاراید. این مسأله به اقلیم آدم های کارگشته ی سیاست و اقتصاد و حقوق و صنعت هم سرایت کرده است. این تعرض، حریمی نمی شناسد و حرمت کسی را پاس نمی دارد. دستمایه ای که با عرق ریزی بسیار گرد آمده است مورد بهره داری قرار می گیرد اولاً، به همان منظوری که مصلحت زودگذر استفاده کننده اقتضا می کند وثانیاً، بدون آنکه دهانی به بردن نامی و ادای احترامی آورده گردد.

نکته ی جالب توجه این است که شمار کثیری از سازندگان واقعی ادبیات و هنر معاصر از فهرست تطهیر شده ای که در دست مجری این برنامه و سایر برنامه سازان وجود دارد حذف شده اند. چهره هایی که هیچ ارتباط زمانی، مکانی و یا حتی موضوعی باهم ندارند و تنها وجه اشتراکشان این است که نامشان نباید برده شود. راه دوری نرویم. ادبیات داستانی معاصر با چه نام هایی شناخته می شود؟ سینما، موسیقی، تئاتر و شعر معاصر با چه نام هایی؟ و این ماجرا به همین سادگی ادامه دارد.....

آنچه از بررسی چنین فهرست هایی با ردیف نام های خط خورده نصیب می شود، این است که به دلیل وامداری بودن هنر و ادبیات امروز به افرادی که حتی نمی شوند نام آنها را بر زبان راند، ما در واقع وارث آثار فاسد و مشکل داری هستیم که به دست گروهی مزدور و معلوم الحال خلق شده اند. به گمان نویسنده این فهرست های پاک، دل بستگی دیرین فوج های کثیری از مردم به برخی آثار و صاحبان آنها از یک سهل انگاری ساده مایه می گیرد. مردم هنوز خوب را از بد و سره را از ناسره تشخیص نمی دهند. مردم هنوز قادر به تمییز رد پای فساد و ابتدالی که زیر پوشش توگرایی و دیگر خواهی به خوردشان داده می شود نیستند و این فهرست ها سبب می شود تا از لوٹ ناپاکی ها آسوده خاطر شویم.

اما علیرغم همه ی این "پاکسازی ها" و اختصاص یافتن تمام ظرفیت ها و تسلط بر تمام بودجه ها و بوق ها، هنوز شاهکار برخی نمی تواند پا از مرز همایش ها و یادواره ها فراتر نهد و این در حالی است که شعر آنانی که نامشان غایب است در هرکوی و برزن زمزمه می شود و آوازه ی هنرشان به هر کاشانه ای رسوخ می کند.

در قصه های روزگار کودکی می شنیدیم که زن بابای ظالم برای قالب کردن دختر زشت روی خودش به شاهزاده ای که برای خواستگاری می آمد، دخترمادر مرده ی بلند گیسو را توی تنور فایم می کرد تا چشم شاهزاده بر او نیفتد. اما هنوز هم پایان قصه را در خاطر داریم؛ اینکه

شاهزاده دختر داخل تنور را برترک انب سفیدش می نشاند، زیرا برای بردن ماهرو آمده بود و حاضر بود به خاطرش به هر دهلیز و سردابه ای سریزند.

البته چنین نیست که دآوری هایی از این دست فقط در نیمه ی شرقی عالم رواج داشته باشد . در ایالات متحده ی آمریکا یک دادگاه حکم داد که ناشران کتاب اولیس (نوشته ی جیمز جویس) باید بپذیرند که اولیس بدترین کتاب جهان است تا به زندان فرستاده نشوند. آنها هم پذیرفتند اما بعد ها، این "بدترین کتاب جهان" به اعتراف بسیاری از آگاهان " بهترین کتاب قرن " شناخته شد. از این دادگاه ها و این احکام زیاد سراغ داریم . فهرست تخریم ها و تکفیرها و تنفیرها و تهدیدها و تادیب ها و تعمیل ها و تکذیب ها و تحقیق ها را با کدام سرشماری می شود تعیین کرد ؟ صادرکنندگان این احکام، خورشید چند هزار گالیله را مجبور کرده اند که به دور زمین بچرخد؟

اما سخن آخر با کسانی است که به حرفه ی هنر و ادبیات اشتغال دارند ولی توفیقی جز تمجید محافل خودمانی عایدشان نمی شود. اینان علاوه بر مسلح شدن به فضیلت هنر باید از چنین قول و عمل یک سویه ای دست و دل بشویند و بدانند چوبی که دسته ی تبری می شود تا درختان دیگر را از پای دراندازد، دیگر هرگز خودش سبز نخواهد شد و به بار نخواهد نشست . یورش به نام آوران همواره طریق مفتوحی برای نان آوری بوده است ، اما هیچ اندیشه ی صائبی تاختن به این گروه مفضوین [...] را توصیه نمی کند. بنابراین ، اگر چه بنا بر قاعده ، هر گفتار و رفتاری از جانب مجیزگویان مجاز به نظر می رسد ولی نباید توقع داشت که صادرات آنها نام هنر و ادبیات بر خود بگیرد و در باور و برخیال مردم دیارها و دوران ها ، سفری جاودانه و جادویی آغاز کند.

در مورد اینکه آیا هنر و ادبیات راستین این مرز و بوم همان آثار افراد در محاق مانده است و یا محصولات روزانه ی برخی صاحبان رسانه ، نیاز به جدل نیست ، چرا که به فتوای مردی که او هم از محافل رسمی زمانه اش زیان دیده است ، دلیلی برای تخاصم وجود ندارد . او حکم می کند:

" حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

با مدعی نزاع و مُحاکا چه حاجت است "

برگرفته از روزنامه ی توس، تهران، شماره ی ۲۸، دوره ی جدید، ۲ شهریور ۱۳۷۷ (بخش ادبی)

ما غلامانیم و شاعر در فنون جنگ ماهر

سنگ چون اردنگ می سازیم ای ابله نثارت

پای پال و کورمالان من چه عمری خرج کردم

زیر سرد بی مروت سایه ات یعنی هصارت م . امید

درین شب ها

محمد رضا شفیعی کدکنی

برای م . امید

درین شب ها ،

که گل از برگ و برگ از باد و باد از ابر می ترسد

درین شب ها ،

که هر آئینه با تصویر بیگانه ست

و پنهان می کند هرچشمه ای

سیر و سرودش را

چنین بیدار و دریاوار

تویی تنها که می خوانی .

تویی تنها که می خوانی

رثای قتلِ عام و خونِ پامالِ تبارِ آن شهیدان را

تویی تنها که می فهمی

زیان و رمزِ آوازِ چگورِ نامیدان را .

بر آن شاخ بلند،

ای نغمه سازِ باغِ بی برگی !

بمان تا بشنوند از شورِ آوازت

درختانی که اینک در جوانه های خردِ باغ

در خوابند

بمان تا دشت های روشنِ آئینه ها ،

گل های جویاران

تمام نفرت و نفرینِ این ایامِ غارت را

ز آوازِ تو دریابند.

توغمگین تر سرود حسرت و چاووشِ این ایام.
تو، بارانی ترین ابری
که می‌گرید،
به باغِ مزدک و زرتشت
تو، عصیانی ترین خشمی، که می‌جوشد،
ز جام و ساغرِ خیام .

درین شب‌ها،
که گل از برگ و
برگ از باد و
ابر از خویش می‌ترسد،
و پنهان می‌کند هر چشمه‌ای
سُرّ و سرودش را،

درین افاقِ ظلمانی
چنین بیدار و دریا وار
تویی تنها که می‌خوانی

۱۳۴۶-۶-۲۲

از دفتر " زبان برگ "

دشواریهای نشر ایران

محمدجعفر پوینده

پرسیده‌اید: «چه انتظاراتی از مسئولان جدید وزارت ارشاد دارید و برای حل مشکلات موجود و بهبود وضع نشر چه راه‌حلهایی را پیشنهاد می‌کنید؟» در پاسخ باید بگوییم:

۱. امروزه در کشور ما تقریباً در همه جا - از جمله در پرسش بالا - به جای عنوان رسمی و کامل «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» صاف و ساده گفته می‌شود: وزارت ارشاد. در پس این کاربرد زبانی پرحکمت که واژه فرهنگ را به تمامی حذف و ارشاد اسلامی را نیز به ارشاد خالی بدل کرده، نکته‌های ظریف بسیاری نهفته است که اتفاقاً با پرسش پیشگفته و پاسخ من نیز بی‌ارتباط نیست. رواج فراگیر این عبارت نشان‌دهنده شیوه نگرش و عملکرد حاکم بر این وزارتخانه است که اگر نه مهمترین، دست کم یکی از مهمترین وظایف خود را ارشاد و هدایت اهل فرهنگ و مردم می‌داند. این نگرش که افراد جامعه را به دو دسته ارشادگر و ارشادپذیر تقسیم می‌کند، به ناگزیر باید برای گروه اول نوعی معصوم‌وارگی قائل شود و ارشادگران را که گویی در برابر هر عیب و ایرادی مصون هستند و به همین علت می‌توانند و باید عیب و ایرادهای دیگران را بگیرند، مافوق جامعه قرار می‌دهد. فرهیخته‌ترین وزیر فرهنگ قرن بیستم اروپا، آندره مالرو در ۱۹۵۲ چه خوش گفته‌است: «دولت نباید در هنر هیچ چیزی را ارشاد کند! ... دولت نه برای ارشاد هنر، بلکه برای خدمت به آن ساخته شده است»^۱. در واقع دولتها هستند که به ارشاد مردم و بویژه اهل فرهنگ نیاز دارند و بهترین و تازه‌ترین گواه این امر نیز انتخابات ۲ خرداد است که در واقع مردم ارشادگران را چنان ارشاد کردند که در مواردی به اخراج انجامیدند خلاصه آنکه بهتر است نگرش و روشی در پیش گرفته شود که وزارت ارشاد در عنوان و عمل به «وزارت پشتیبانی از فرهنگ و هنر» بدل گردد.

در شماره ۴۳-۴۴ جهان کتاب (مهرماه ۱۳۷۶) پاسخ جمعی از ناشران فعال کشور را به این پرسش خواندید: «چه انتظاراتی از مسئولان جدید وزارت ارشاد دارید و برای حل مشکلات موجود و بهبود وضع نشر چه راه‌حلهایی را پیشنهاد می‌کنید؟» در این شماره، پاسخ چند نفر از اهل قلم را به این پرسش می‌خوانید. از آنجا که مسئله ممیزی کتاب بیش از دیگر مسائل نشر، ذهن نویسندگان و مترجمان را به خود مشغول می‌سازد، جای تعجب نیست که بیشتر اظهارنظرهای ایشان مربوط به این مقوله باشد.

بحث ممیزی کتاب در ایران پیشینه‌ای دور و دراز دارد و شاید بتوان گفت که همزمان با رواج صنعت چاپ در کشور ما، ممیزی کتاب نیز در کنار آن پدیدار گردید. ممیزی بجز چند دوره بسیار کوتاه مدت حذف کامل آن، همواره با شدت و ضعف‌های متفاوت اعمال شده. اعتراض اهل قلم و ناشران را برانگیخته و گاه متولیان را به چاره‌اندیشی و اصلاح نسبی امور واداشته است. آنچه امروز امیدبخش است، شرایط مساعد پدید آمده برای طرح آزادانه نظرگاههای مختلف در خصوص ممیزی، چه از سوی ناشران و پدیدآورندگان کتاب و چه از جانب مسئولان و تصدیق‌امر کتاب در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است. ما امیدواریم که به دنبال طرح نظریات برخی از ناشران و اهل قلم، بتوانیم در آینده نزدیک ضمن ارائه آرای مسئولان جدید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در خصوص ممیزی، برنامه‌های آینده ایشان برای رفع دیگر دشواریهای نشر را به اطلاع خوانندگان جهان کتاب برسانیم؛ دشواریهایی که تأثیر منفی برخی از آنها کم از ممیزی نیست.

۲. اولین گام برای حل مشکلات موجود، شناسایی درست این مشکلات است که من با عبارت بحران فراگیر فرهنگی از آنها یاد می‌کنم. وضعیت نشر کتاب در ایران به علل گوناگون بحرانی است و این نشر بحرانی جزئی از بحران فرهنگی گسترده‌ای است که در دل بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور ما ایستاده است. و حل بی‌یادگی و احساسی آن منوط در چنین چارچوبی امکان‌پذیر است. البته این گفته به معنای نادیده گرفتن اهمیت تلاش‌هایی نیست که برای کاهش مقدار آن، جزئی این بحران صورت می‌گیرد.

۳. رفع این وضعیت بحرانی در گرو دگرگونی‌های اساسی در نگرش، روش، منش و کلیه نهادهای فعال در عرصه فرهنگ - اعم از نهادهای عمومی و خصوصی - است و راه‌حلی همه‌جانبه و فراگیر را می‌طلبد که تمام بخشها و عناصر دنیای نشر را دربرگیرد و به یکی از آنها محدود نشود.

۴. در زمینه نگرش‌های کلان حاکم بر کشور، تغییر دیدگاه درباره توسعه از مهمترین ضروریات رفع بحران نشر در ایران است. به طور کلی و خلاصه در جهان دو نگرش در باب توسعه و فرهنگ وجود دارد: نگرشی که فرهنگ را جنبه‌ای از توسعه یا ابزاری برای توسعه می‌داند و خود توسعه را نیز به طور عمده در رشد اقتصادی خلاصه می‌کند که فرهنگ در مقام ابزار و وسیله ممکن است محدودکننده یا مشوق این رشد باشد. بدیهی است

که با حاکمیت چنین نگرشی در سطح کلان در کشور، به بهبود و اصلاح اساسی در عرصه فرهنگ و نشر هیچ امید نمی‌توان بست و پیامدهای زیانبار حاکمیت چنین نگرشی در سالهای اخیر بر هیچ کس پوشیده نیست. آشکارترین جلوه اقتصادی چنین نگرشی نقش و سهم ناچیزی است که در بودجه‌های دولتی برای فرهنگ و پژوهش در نظر گرفته می‌شود. نگرش دوم که به فرهنگ معنایی گسترده می‌دهد، آن را هدف و مقصود توسعه‌ای می‌داند که صرفاً یا عمدتاً اقتصادی نیست، بلکه به معنای شکوفایی همه‌جانبه زندگی انسان در تمام شکلهای آن است. فقط در پرتو چنین نگرشی است که می‌توان به اعتلای فرهنگی کشور امید بست.

۵. یکی از علتهای مهم شکست بسیاری از برنامه‌های رفع بحران نشر و گسترش کتاب و کتابخوانی، فقدان نگرش درست درباره دنیای پیچیده و گسترده کتاب و پیوندهای تنگاتنگ میان بخشهای مختلف این دنیاست. در بخش کتاب، مجموعه پیچیده ساختارها، منافع و رشته‌های گوناگون فرهنگی و اقتصادی به هم گره خورده‌اند: نویسندگان، ناشران، لیئوگراف‌ها، چاپگران، صحافها، بخش‌کنندگان، کتابفروشها، کتابداران، مسئولان امور فرهنگی، مسئولان آموزشی، مقامات مالی، گمرکی و مالیاتی، مسئولان رسانه‌ها و... همگی به نحوی خاص اما در عین وابستگی متقابل همکاری می‌کنند تا کتاب به خواننده برسد. کار تمام این افراد به یکدیگر وابسته است. اگر آزادی اندیشه و بیان وجود نداشته باشد، تولید کتاب آسیب می‌بیند و همه بخشهای دیگر با مشکلات مختلف روبه‌رو می‌شوند. اگر شبکه بخش قوی و فعالی

وجود نداشته باشد، افزایش تولید کتاب به حدود کارساز نمی‌شود. اگر کتابی وجود نداشته باشد، افزایش تعداد کتابخانه‌ها نتایج‌ای ندارد. اگر نشر یا خواننده‌های وجود نداشته باشد، نوشتن کتاب به چه کاری می‌آید؟

ماهیت ویژه کتاب بر پیچیدگی ابعاد نشر و بحران آن می‌افزاید. کتاب از یک سو عامل آموزش، علم، فرهنگ و اطلاعات است و از سوی دیگر کالایی است که تولید می‌شود و مسائل فنی و اقتصادی ویژه خود را دارد. رابطه پرفرازونشیب مؤسسات خصوصی و نهادهای دولتی نیز بر پیچیدگی و دامنه مسائل می‌افزاید.

۶. با توجه به نکات پیشگفته، غلبه قاطع بر بحران نشر و کتاب، در عرصه سیاست‌های کلان کشور، در گرو بازنگری در مفهوم توسعه و گزینش نگرشی است که توسعه پایدار انسانی را با آزادی و عدالت اجتماعی همراه می‌سازد، شکوفایی استعداد‌های انسان را هدف رشد می‌داند و اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی لازم برای گسترش کتاب و مطالعه را به وجود می‌آورد.

۷. گسترش کتاب و مطالعه هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که اکثریت عظیم افراد جامعه به لحاظ اقتصادی، سطح زندگی مناسبی داشته باشند که قدرت خرید و فرزند لازم برای مطالعه را در اختیارشان بگذارد. به علاوه گسترش سوادآموزی نیز از مبانی توسعه کتاب است. دانشن انگیزه برای مطالعه نیز نقش مهمی دارد که نباید از آن غافل ماند.

۸. شکوفایی و اعتلای فرهنگ به طور عام، و نشر و کتاب به طور خاص در گرو رابطه درست میان بخش عمومی و دولت با بخش خصوصی، پدیدآورندگان و مردم است. در این عرصه باید دو نگرش نادرست لیبرالیسم افراطی و دولت‌پرستی را شناسایی و طرد کنیم که هر دو پیامدهای بسیار آوری دارند. در سالهای اخیر مردم سرتاسر گیتی نتایج شوم سیاست نولیبرالی نظم نوین جهانی را که بلیطای جهانگیر است، با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند. هنگامی که دولتها در عرصه بیمارستانها، مدارس، دانشگاهها، رسانه‌ها، موزه‌ها، آزمایشگاهها و تولید فرهنگی بر اساس منطق سود و بهره‌دهی به اندیشه و عمل می‌پردازند، عالی‌ترین دستاوردهای بشر تهدید می‌شوند. اگر نیک بنگریم، خصوصی‌سازی افسار گسیخته بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، آموزش عالی، کاهش یا قطع کمکهای بخش عمومی به پژوهش علمی و آفرینش فرهنگی در حکم جنایت برضد نوع بشر است. اما برای مقابله با لیبرالیسم افراطی نباید دچار خطای دیگری شد و به دولت‌پرستی یا دولت‌گرایی افراطی روی آورد که پیامدهای زیانبارش دست کمی از نگرش اولی ندارد. راه‌حل درست، پشتیبانی و حمایت دور از دخالت بخش عمومی و دولت

از پژوهش و آفرینش فرهنگی و علمی، زیر نظارت دقیق و پیگیر نمایندگان راستین این عرصه‌هاست. این عرصه‌ها بدون یاری منابع و نهادهای عمومی نمی‌توانند کار خود را به پیش برند. کم نیستند آثاری که ارزش آنها رابطه منفی و معکوسی با گستره بازارشان دارد. نمی‌توان و نباید تولید فرهنگی را به تمامی به

دست مخاطرات بازار یا تمایلات صله‌بخشان سپرد. وجود فرهنگ بی‌بازار فقط با حمایت دولت امکان‌پذیر است. لیبرالیسم افراطی در حکم مرگ تولید فرهنگی آزاد است، زیرا سانسور به شکلی بسیار قاطع و گسترده از راه پول و ثروت صورت می‌گیرد. اما چنین

حمایتی هنگامی که اسیر منطق حفظ قدرت و منافع و اغراض گروهی شود به نتیجه معکوس می‌انجامد. بویژه در پایان قرن حاضر می‌توان مثال‌های بسیاری را از نظام‌های سیاسی مختلف ذکر کرد که به بهانه حمایت از پژوهش و فرهنگ بیشترین آسیب را به آفرینش علمی و فرهنگی زده‌اند. حمایت دولتها باید به دور از دخالت، سلطه‌گری و تحمیل سلیقه یا نگرشی خاص صورت گیرد. در این مورد جای آن دارد که نظر جامعه‌شناس و اندیشه‌گر بزرگ و معاصر فرانسوی، پیر بوردیو را نقل کنم که بدترستی گفته است: «بعضی از شرایط وجود فرهنگ انتقادی را فقط دولت می‌تواند تأمین کند. ما باید از دولت بخواهیم (و حتی وادارش سازیم) که ابزار آزادی در برابر قدرتهای اقتصادی و نیز سیاسی - یعنی آزادی در برابر خود دولت را، فراهم آورد... هنرمندان، نویسندگان و دانشمندان که برخی از نادرترین دستاوردهای تاریخ بشر در وجودشان به ودیعه سپرده شده، باید از آزادی تضمین شده دولت بر ضد خود دولت استفاده کنند. آنان باید همزمان بی‌ملاحظه‌کاری و بی‌غرضانه تمهید دولت و هوشیاری در برابر تسلط دولت را افزایش دهند. به‌عنوان مثال، در مورد کمک دولت به آفرینش فرهنگی باید همزمان برای افزایش این کمک به مؤسسات فرهنگی غیرتجاری و برای افزایش نظارت بر کاربرد این کمک تلاش کرد... به شرط تقویت همزمان کمک دولت و نظارت بر کاربرد این کمک و بویژه مهار سوءاستفاده خصوصی از منابع عمومی، در عمل می‌توان از دوره‌های بن‌بست دولت‌پرستی یا لیبرالیسمی نجات یافت که نظریه‌پردازان لیبرالیسم می‌خواهند ما را در آن محبوس سازند»^۲.

۹. در پایان پس از نکات کلی اما ضروری پیشگفته، به طرح راه‌حلهای مشخصی برای گسترش کتاب و کتابخوانی می‌پردازم:

الف) در پرتو اراده سیاسی قاطع و آشکار در عالی‌ترین سطوح و به یاری گفتگوی سازنده میان بخش عمومی و بخش خصوصی، آفرینش ادبی در کشور با قانونی تشویق شود که حامی حقوق پدیدآورندگان باشد، آزادی اندیشه و بیان را تضمین کند و راه بر تمام انواع و شکل‌های سانسور ببندد.

ب) پدیدآورندگان و سایر بخشهای فعال در دنیای نشر هنگامی می‌توانند از منافع خود بدترستی دفاع کنند و آفرینش فرهنگی را گسترش بخشند که در اتحادیه‌ها، انجمنها و کانونهای بویای خاص خود، متحد و متشکل شوند.

پ) تشکیل نهادی به نام شورای ملی کتاب از نمایندگان واقعی تمام بخشهای دولتی و خصوصی فعال و مربوط به کار نشر، برای تدوین سیاست ملی مناسب برای کتاب.

ت) عرصه انتشارات باید از سیاست مالیاتی مساعد برای تولید کتاب، دستبایی ترجیحی و آسان به اعتبارات بانکی، مشارکت در نشر کتابهای درسی، تعرفه‌های پستی ترجیحی و

تشویق برای صادرات بهره‌مند شود. برخورداری تمام دست‌اندرکاران در آفرینش و تولید و توزیع کتاب از معافیت‌های مالیاتی نیز ضروری است.

ث) عرصه چاپ باید در پرتو قوانین تضمین‌کننده واردات آزاد تجهیزات، ماشینها و لوازم اولیه، از تکنولوژیهای جدید بهره‌مند گردد.

ج) از عرضه کتاب با سیاستهای مالیاتی و مبادلاتی مناسب با ویژگی کتاب، تقویت ساختارهای توزیع و مدرن‌سازی کتابفروشیها پشتیبانی شود.

چ) گسترش مطالعه و کتابخوانی از رهگذر اقدامات زیر:
۱. تقویت و گسترش شبکه کتابخانه‌های عمومی در کشور، بویژه کتابخانه‌های مدارس و روستایی؛

۲. گسترش فعالیتهای کتابخوانی در شهرکها و روستاها؛

۳. گنجاندن ادبیات و هنرمند ایرانیان و جهان در نظام آموزشی، کتابهای درسی و رسانه‌های مکتوب و دیداری-شنیداری؛

۴. انجام پژوهشهای مختلف در مورد عادات مطالعه و چگونگی و ماهیت خواندن؛

۵. تبلیغات در رسانه‌ها، بویژه در صدا و سیما و تهیه و پخش برنامه‌های مناسب برای معرفی کتاب.

ح) پذیرش رسمی و عملی کثرت فرهنگی و حمایت از فرهنگهای مختلف. آثار مربوط به فرهنگهای گوناگون کشور باید اجازه انتشار بیابند، از پشتیبانی دولتی برخوردار گردند، به آموزش و پرورش و آموزش عالی راه یابند و در رسانه‌ها ترویج و تبلیغ شوند.

خ) کوشش در راه تغییر عاداتها و مصرفهای فرهنگی و توجه به مطالعه و کتاب در برخوردهای روزانه. شایسته است که در تمام مراسم و جشنها و بزرگداشتها و یاداشتها، کتاب در رأس هدیه‌ها و جایزه‌ها باشد و این کار از همین امروزه درون خانواده‌ها شروع شود.

د) نکته آخر اینکه به رغم ضروری بودن تغییرات بنیادی و اصلاحات ریشه‌ای پیشگفته در همه سطوح، هوشیاری، استقلال، ابتکار و جسارت و شجاعت یکایک افراد در هر جایگاهی نقش مهمی دارد و هر معلم، هر کتابدار، هر نویسنده، هر ناشر، هر کتابفروش و هر مسئولی می‌تواند و باید دل به دریا بزند و به‌اندیشه و هنر انتقادی و انسانی میدان دهد.

۱. لوموند، (۲۵-۲۶ نوامبر ۱۹۹۶).

2. Pierre Bourdieu, *Libre - Échange*, (Seuil, 1994), pp.

77-78.

تجدید چاپ مطالب نوشتار برای همگان آزاد است

Robubi
Postfach 23007
55051 Mainz
Germany
robubi@t-online.de